

## شرق‌شناسان فرنگ

### وفات استاد ادوارد براون انگلیسی

قلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

(بقیه از شماره پیش)

از صفات مختصه آن مرحوم یکی پشت کار فوق العاده عجیب او بود، گویا خداوند حس خستگی در نهاد او خلق نکرده بود، پرکارترین و پرشورترین جوانان را از میدان بدر می کرد، و کسی که چند روزی با او محشور می شد و وضع کار کردن او را میدید ولو اینکه خودش هم خیلی کار کن بود و هیچ تنبلی در خود حس نمی کرد فی الواقع از خودش خجیل می شد عموماً آن مرحوم تا ساعت يك بعد از نصف شب کار می کرد و صبح نمیدانم کی برمیخاست ولی همیشه ساعت هشت سر و رفته و لباس پوشیده و بعاتد انگلیسان ریش و سیل تراشیده و ناهار قلیان خورده سر پا بود و مشغول کار و ندریس و غیره می شد، و من هیچ فهمیدم که شخص هر قدر هم قوی بنیه و سالم المزاج باشد و هر قدر هم شوق بکار داشته باشد آخر چطور می تواند این همه کار کند و این همه چیز بنویسد و این همه آثار از خود بیادگار بگذارد و ندانستم که این افراط در کار آیا نتیجه قوت بنیه و استحکام مزاج او بود که از کارهای دماغی مثل ماشین هیچ خسته نمی شد یا آنکه از شدت نظم و ترتیب در امور خود و تقسیم دقیق اوقات شبانروزی بین کارهای معمولی و ضروریات زندگی و درس و بحث و تألیف و تصنیف و غیره بود، در هر صورت کافی است که شخص نظری بهرست مؤلفات

او که خود آن مرحوم یکی دو سال قبل از وفات خود در رساله جداگانه بطبع رسانیده است بیفکند تا از کثرت آثار قلمی او حیرت کند، عده تالیفات بزرگ او چه تالیف مستقل چه ترجمه کتب فارسی هجده عدد است («تاریخ ادبیات ایران» که چهار جلد است چهار کتاب بحساب آورده شده است چنانکه خود آن مرحوم در فهرست مؤلفات خود همین کار را کرده است بلحاظ اینکه مجلدات اربعه این کتاب هر یکی جداگانه فروخته می‌شود)، و عده رسائل متوسطه یا صغيرة الحجم او سی و دو عدد (۱)، و عده دیباچه‌هایی که بزبان انگلیسی بر کتب فارسی یا عربی که باهتمام دیگران بطبع رسیده الحاق نموده است سیزده عدد است، و عده مجموع صفحات این مؤلفات و نشریات روی هم رفته بیش از نه هزار و سیصد صفحه است از اینقرار:

مؤلفات بزرگ	۱۸ عدد	۷۵۵۵ صفحه
رسائل متوسط یا کوچک	۳۲ عدد	۱۳۹ صفحه
دیباچه بر کتب سایرین	۱۳ عدد	۳۷۲ صفحه
مجموع		۹۳۱۸ صفحه

نه هزار و سیصد و هیجده صفحه! که بالتمام از آثار قلم شخص اوست مستقیماً و بدون معاونت دیارالبشری نه در جمع و تالیف که جای خود دارد و نه در مسوده و نه در پاک‌نویس و نه در تصحیح نمونه‌ها و نه در سایر چیزها که جمیع این امور را از جزئیات و

(۱) خود آن مرحوم در فهرست مؤلفات خود منطبقه سنة ۱۳۴۲ عدد رسائل خود را ۲۵ می‌شمرد و هفت رساله دیگر که نگارنده همه را در حین تحریر این سطور در پیش چشم خود حاضر دارم در آن فهرست مذکور نیست، و از این هفت رساله یکی خود آن فهرست است، و دیگری رساله‌ایست در وصف «تجارب السلف» که بعد از تاریخ آن فهرست تالیف نموده است، و پنج رساله دیگر را که اغلب سیاسی است میدانم چرا در عداد مؤلفات خود نشموده است. و اگر از روی سهو و نسیان باشد احتمال دارد بملاحظه این بوده است که این رسائل شاید مقالات مندرجه در جراید بوده است که علیحده هم آنها را چاپ کرده‌اند.

کلیات شخصاً و بنفسه خود متکفل می‌شد و اعتماد باحدی حتی در کارهای غیر دماغی مثل استساخ فصلی از کتابی مثلاً نمی‌کرد، فقط در این سنوات اخیر از قرار مذکور زوجه مرحومه‌اش در تصحیح نمونه‌های چایی مؤلفات او قدری باو کمک می‌کرد و چون مشرب شوهر خود را بطول مدت بدست آورده بود از عهده این کار گویا تا اندازه برمی‌آمد.

و چنانکه از احصائیه فوق ملاحظه می‌شود مقالات لایمده و لایحصای سیاسی او که در مدت هشت نه سال اخیر قبل از جنگ در مجلات و جراید انگلیسی نشر نموده است چون ضبط و حصر آنها برای من ممکن نیست بهیچوجه در حساب فوق منظور نشده است.

اما کتب فارسی که خود بنفسه آنها را تصحیح و طبع نموده است (و آنهایی که اهل این نوع کارها اند میداند که زحمت اینگونه تصحیحات و طبعهای انتقادی اگر بیشتر از زحمت تألیف اصل کتاب نباشد کمتر نیست) دو عدد است یکی «تذکره الشعراء» دولتشاه سمرقندی (۶۴۸ صفحه) و دیگری جلد دوم «الباب الالباب» عوفی (۵۴۸ صفحه). اما جلد اول لباب الالباب چون تصحیح راقم این سطور است درین حساب آورده نشد، و همچنین متن «مقاله سیاح» و متن «تاریخ گزیده» که هر دو چاپ عکس است و تصحیحی در آنها واضح است بعمل آورده نشده است، و همچنین کتاب «نقطه الکاف» زیرا طبع و تصحیح آن باهتمام یکی از دوستان آن مرحوم است که بملاحظاتی از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و بنام همان مرحوم تمام شود، و همچنین کتبی که باهتمام و تصحیح بعضی از شاگردان

یا دوستان او بطبع رسیده و او فقط يك دیباچه انگلیسی برای شناساندن آن کتب باروبائیه بر آن افزوده واضح است که هیچ کدام از آنها نیز در حساب آورده نشده است زیرا که آن مرحوم در طبع و تصحیح آنها هیچگونه مداخله نداشته است جز اینکه از فرط ولع باحیای آثار قدیمه ایران مخارج طبع آن کتب را بعضی را خود بمهده گرفته است و بعضی را بمخارج «اوقاف خیریه کیب» که خود او رئیس امنای آن اوقاف بود بطبع رسانیده است. دیگر از مختصات آن مرحوم حافظه فوق العاده عجیب او بود، بعلاوه یونانی و لاتینی و بعلاوه السنه معروفه اروپائی از قبیل فرانسه و آلمانی و غیره که هر اروپائی تربیت شده اینها را معمولاً میداند سه زبان شرقی اسلامی یعنی فارسی و عربی و ترکی را در نهایت خوبی میدانست نه فقط علماً مثل غالب مستشرقین بلکه هم علماً (که واضح است فنش بود و هم عملاً آن سه زبان را در کمال خوبی و تسلط حرف میزد و می نوشت و با اهل آن سه زبان بزبان خود آنها تکلم مینمود و مکاتبه می کرد، و مکرر شد که راقم سطور مهمان او بودم و در مجلس هم عرب مصری بود و هم ترك اسلامبولی و هم ایرانی و میدیدم که با هر یکی از ما بهمان زبان خودمان در کمال صحت و روانی صحبت های طویل میکرد و هر یکی از ماها خیال میکردیم که او فقط در زبان مخصوص ما مهارت دارد ولی آنکس از حضار که این هر سه زبان یا یکی دو نای از آنها را کمابیش میدانست با کمال تعجب ملتفت می شد که او در همه آن زبانها تقریباً بهمان درجه مسلط است، (اینکه «تقریباً» میگویم برای اینست که با وجود اینکه ترکی و عربی را در نهایت خوبی میدانست معذک بواسطه تمایل مخصوص او بزبان فارسی و کثرت معاشرت با ایرانیان و

اقامت یکساله در ایران در زبان فارسی بالطبع برانب از ترکی و عربی مسلط‌تر و عمیق‌تر و دقیق‌تر بود و تقریباً مثل زبان مادریش شده بود، و آقدر اشعار و امثال و کلمات قصار از این سه زبان در حفظ داشت و در اتنای مفاوضه و مکاتبات خود بکار می‌برد که حقیقهٔ کمتر ادیب ایرانی با ترك یا عرب در این فقره پای او میرسید، و این نکه سنجی و استعمال مضامین مناسب بصحبت و نوشتجات او لطف مخصوصی میداد، و آقدر حقنون این نکات بود که حتی در نوشتجات انگلیسی خود نیز این اشعار و امثال شرقی را اغلب استعمال مینمود چنانکه از مطالعهٔ مؤلفات او بخوبی مشهود میگردد.

و دیگر آنکه بواسطهٔ کثرت قرائت کتب در السنهٔ مختلفه و سفرهای زیاد و معاشرت با فضلا و علمای ملل مختلفه حکایات و قصص نادرهٔ بسیار دلکش در حفظ داشت که در مفاوضات همیشه بمناسبت آنها را نقل میکرد و شخص بی نهایت از مجالست او محظوظ می‌شد و هر قدر مجلس بیشتر طول می‌کشید باز شخص سیر نمی‌شد و با حسرت با او وداع میکرد، و اصلاً آن مرحوم ذوق مخصوصی بالتقاط قصص و حکایات جذاب شیرین و طبیعت مستعدی برای این کار داشت و از هر کتابی و تاریخی و تذکرهٔ و نحو ذلك که می‌خواند گوئی بدون عمد و من غیر اراده طبیعتش فصول بسیار جذاب آنرا التقاط می‌کرد و باقی فصول غیر جذاب یا کسالت‌انگیز را بدور می‌افکند، اظهر صفات بارزهٔ مؤلفات او بدون تردید همین فقره است که در شرح حال هر شاعری یا ادیبی یا حکیمی یا در ذکر وقایع تاریخی هر عصری فقط حکایات و حوادث بسیار متنوع را که یکی از اعضاء متضمن يك نوع جنبهٔ دلکشی یا مضمون بدیعی یا نادرهٔ یا لطیفهٔ یا حادثهٔ

۲۰/۱

ما زین نام این خطا کنش  
 رخسای قایب الارواح مانع خویش  
 درخت با بدو و لها می عزیزان دور  
 مری که زنی داغ نسب بر سر داغ  
 تری خود کبر و تنم در غم  
 که ز عماره بودیش ز زمین بوی  
 مالک این غم که چه جویم در دوا این  
 ای برادر من از پیش که  
 کس ازین مایه جنب بر روزی متعدد و زود  
 کس ز غم تبیب خورد و بر آفتاب  
 تا بخویش آن لیکانه کنی وصال  
 بایدت بر دهنی حمت چکانه و خویش

علی  
 عاقبت خواهی دوار از ضعیفان  
 چاره چون کنی شش من بر آفتاب  
 غرق در غم منم کس با عجب کجا  
 خندیده ز غم دست بوی  
 کس ازین مایه جنب بر روزی متعدد و زود  
 کس ز غم تبیب خورد و بر آفتاب  
 تا بخویش آن لیکانه کنی وصال  
 بایدت بر دهنی حمت چکانه و خویش

سید عبدالقادر  
 اثن عشرت

۵۷

خط دستی شاعر شیرازی « وصال » نقل از کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف براون .

Autograph of the Poet Wissal

From : Persian Literature in modern times . by Prof E. G. Browne

[ By kind permission of the Cambridge University-Press ]

غریبی و نحو ذلك است متعرض ذکر شده است و باقی حکایات و وقایع کان یکون راستا حسینی معمولی را اگر چه از نقطه نظر تاریخی شاید اهمیت داشته است صاف و ساده حذف کرده است، و یکی از اسرار اینکه کتب او در اروپا اینقدر شهرت کرده و مطبوع طباع واقع شده است گویا همین فقره باشد. و بعضی از قضایائی که باو اثر عجیبی کرده بود و مکرر آنها را نقل میکرد اینطور بود که اصل واقعه فی حد ذاته شاید چندان غرابتی نداشت ولی نظر بدباین مشرب دو قری که موضوع آن حکایت بودند (یعنی خود او با يك نفر ایرانی مثلاً یا با يك عرب یا با يك ترك) آن قضیه در نظر او بسیار عجیب جلوه میکرد، و فی الواقع هم ازین نقطه نظر بسیار خوشمزه و ناده می‌شد، حکایت ذیل را من باب مثال ذکر میکنم تا مقصودم واضح شود. می‌گفت وقتی از یکی از ایرانیان مقیم اسلامبول خواهش کردم که یکی از نسخ خطی فلان کتابخانه اسلامبول را برای من استنساخ کند (و او اسم آن شخص و کتاب و کتابخانه را همه را می‌برد ولی من حالا فراموش کرده‌ام و اهمیتی هم ندارد)، پس از اتمام عمل و فرستادن نسخه برای من از او کتباً سؤال کردم که حق العمل شما چقدر می‌شود برای شما بفرستم، او در جواب بمن کاغذی نوشت و در اول آن کاغذ بالای صفحه بخط نسخ جلی این آیه را نوشته بود که «قل لا اسألکم علیه اجراً ان هو الا ذکرى للعالمین»، و بعد در خود کاغذ هم شرح مفصلی نوشته بود که من این کار را محض خدمت بعلم و اخلاص بشما کرده‌ام نه برای اجرت و هیچ اجرتی از شما توقع ندارم، مرحوم براون میگفت من تعجب کردم که چرا این شخص اجرت عمل خود را نمیخواهد بگیرد زیرا پیش ما (انگلیسها) این امر

طبیعی ترین چیزهاست که هر کس کلری میکند اجرتی لازمه کار اوست و کم معهود است که کسی مجاناً برای کسی کار کند و اخلاص بکسی و خدمت بعلم هیچکدام مانع اخذ اجرت نمی شود، و خواستم دوباره باو بنویسم و اصراری ددین خصوص بکنم ولی چون دیدم بخط جلی دد صدر کاغذ آن آیه قرآن را نوشته است دد صدق قول او نردیدی نکردم و پیش خود گفتم که من هیچ منی بر او ندارم و هیچ کلری برای او انجام ندادهام که او برای تشکر از آن کار این عمل را برای من مجانی بنماید پس لابد هیچ دلیل دیگری برای مضایقه او از اخذ اجرت جز همین خدمت بعلم و محبت بمن که خودش نوشته است نیست بخصوص که از طرف يك مسلمانى يك آیه قرآن استشهاد شده است، و میگفت راستی اینست که ترسیدم دوباره از این مقوله چیزی باو بنویسم که مبادا او آنرا توهینی از طرف من نسبت بآیه قرآن فرض نماید و باو کاغذی نوشتم دد خصوص امور دیگر ولی از بابت اجرت دیگر هیچ حرفی بمیان نیاوردم. پس از یکی دو ماه دیگر دیدم که یکی از آشنایان دیگر من از ایرانیان مقیم اسلامبول بمن کاغذی نوشته است و بمن میگوید که فلان شخص پیش من از شما شکایت میکرد که او برای شما فلان کتاب را استنساخ کرده است و شما اجرت او را نداده اید، میگفت من فوق آنچه بتصور آید تعجب کردم و فوراً مقداری پول که خیال میکردم معادل اجرت اوست بتوسط آن دوست برای او فرستادم و باو نوشتم که آقا آخر شما آیه قرآن را دد اول کاغذ خودتان بخط جلی نوشته بودید که من اجرت نمیخواهم (لااسألکم علیه اجرا) و من باور کردم من چه میدانستم که دد مقابل نهی صریح خودتان



مؤكد. بآیه قرآن من باید ضد آنرا عمل کنم، و آن مرحوم این واقعه را نه از بابت عیب جوئی از آن ایرانی حکایت میکرد، حاشا و کلا، اصلاً آن مرحوم عیب جو و بدزبان و غیبت کن نبود، بلکه فقط و فقط از فرط تعجب و استغراب خود از تناقض آن مرد که این عمل او را هیچ نمی‌توانست بفهمد و هیچ محملی برایش فرض نمی‌توانست بکند.

حالا غرض اینست که برای ما ایرانیان که معتاد باین گونه «تعارفات» هستیم و نبض ابناء وطنمان بدستمان است رفتار آن مرد اسلامبولی چندان غرابی ندارد و هر ایرانی اگر بجای مرحوم براون میبود شاید از همان اول امر با وجود اصرار آن مرد در مضایقه از اخذ اجرت و با وجود نص آیه شریفه و با وجود اینکه آیه را بخط نسخ جلی نوشته بود در کمال سهولت مطلب را حدس میزد و جان کلام را که پول است فوراً برای آن مرد می‌فرستاد، ولی مرحوم براون چون معتاد باینگونه تعارفات نبود این قضیه معمولی در نظر او از اعجاب عجایب جلوه کرده بود.

و باز در همین زمینه حکایت میکرد که وقتی با یکی از علمای جامع از هر که ادیب و نحوی و لغوی معروف بود (و اسم او را من باز فراموش کرده‌ام) صحبت میکرد، در ضمن از کلمه «زندیق» حرف بمیان آمد که در کتب لغت اشتقاق بی‌اساس برای آن ذکر میکنند مثل اینکه میگویند مغرب «زن دین» است یعنی صاحب دین زنانه و میگفت من بآن شخص عالم گفتم که بر حسب تحقیقات پروفیسور بوان (۲) کلمه زندیق اصلاً آرامی (۳) است

(۲) A. A. Bevan مستشرق انگلیسی معاصر.

(۳) Arameén آرای کلمه ایست که بر موم اقوام و قبایلی که در بین‌النهرین و عراق قبل از اسلام سکونت داشته‌اند و همچنین بر السنة آنها بطور موم که سریانی و نبطی از شعب آنست اطلاق میشود، و بعضی از مورخین قدیم از جمله مسعودی از ایشان بلفظ «ارمانین» تعبیر کرده‌اند.

و اصل آن «صدیق» است (بتشدید دال)، و صدیق در اصطلاح مانویه بشهادت صاحب کتاب الفهرست و ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه (۴) یکی از درجات خمسۀ مذهبی ایشان بوده است باین ترتیب از بالا پائین: معلمین، مشمسین، قسیسین، صدیقین، سماعین (بتشدید میم)، و کلمۀ صدیق ظاهراً در زبان فارسی که آمده است زندقاً شده است بقلب دال اول بنون، و نظیر این عمل در فارسی کلمۀ شنبد (هیئت قدیمی شنبه) است و شنبد مفروض «شبت» عبری است بتشدید باء مفتوحه که همان سبت عربی باشد، و کلمۀ زندق که ظاهراً از راه فارسی داخل عربی شده است نه مستقیماً از اصل آرامی آن ابتدا در عرف عربها بر عموم مانویه چه از آن درجۀ مخصوصه باشند یا نباشند اطلاق می شده است، ولی بعدها متدرجاً بمعنی مطلق ملحد و بی دین که مفهوم فعلی آنست استعمال شده است، مرحوم براون میگفت وقتی که من از تقریر این مطلب فارغ شدم دیدم آن مرد عالم بنا کرد قاه قاه بصدای بلند خندیدن و رو بحضار مجلس کرده گفت به بینید عجب مزخرفاتی فرنگیها از خود اختراع کرده اند! میگویند زندق از صدیق میآید!! حضار نیز بنا کردند بخندیدن و من ازین صحبت پشیمان و خجل شدم تا صحبتهای دیگر میان آمد و در این مطلب بسته شد.

راقم سطور گوید این مثال خوبی است از تباین بین مسلک مستشرقین فرنگ و علمای مسلمین، مستشرقین فرنگ بواسطۀ اطلاع بر السنۀ مختلفه که اساس تعلیم و تعلم و نتیجۀ اوضاع مدارس، آنهاست مهارت فوق العاده و ید بسیار طولانی در تحقیق اصول لغات و مقایسۀ کلمات السنۀ مجاوره با یکدیگر و توجیه اشتقاقات حقیقی آنها و کشف قناع از اسامی مصحفۀ تاریخی

یا جغرافیائی که هزار سال است در کتب ما همانطور مفلوط و محرف و مسموخ نوشته شده و می‌شود و هیچکس تا کنون بواسطه ندانستن السنه اصلی آن کلمات تصحیح آنها قادر نبوده است دارند و این فقره یکی از هنرهای مخصوصه آنهاست (مابین صدها هنرهای دیگر) که شرقین عجاله بگرد آنها درین باب نمیتوانند برسند.

و برعکس علمای مسلمین بواسطه عدم اعتناء بهیچ زبانی دیگر جز زبان عربی که برای آنها اشرف اللغات و اساس دین و علم و ادب و همه چیز آنهاست بالطبع ازینگونه مزایا محروم‌اند، و صنمت اشتقاق و رد کلمات باصول آن و بیان سیر تاریخی لغات و نحو ذلك پیش ایشان بسیار ضعیف است، و اشتقاقاتی که علمای لغت ذکر میکنند بخصوص در مورد کلمات خارجی اغلب مضحک است و غالباً کلمات خارجه را با اینکه خود تصریح میکنند که خارجی است و معرب است معذک باز توجیه اشتقاقات آنها را از ریشه کلمات عربی مینمایند مثل اینکه میگویند اسطرلاب مأخوذ از «سطره‌لاب» است یعنی لاب او را نوشت (لاب اسم مخترع این آلت بوده است بزعم ایشان)، و الفیوم شهر معروف مصر مرکب است از «الف یوم» زیرا که فرعون بنای آن شهر را در هزار روز باتمام رسانید، و طلسم مقلوب مسلط عربی است، و شطرنج از شطر عربی مشتق است زیرا که شطرها یعنی اجزاء مختلفه دارد، و اصبهان اصلش «اصت بهان» بوده است یعنی سمنت الملیحه یعنی فربه شد زن خوشگل!، و هزارها امثال اینها که در کتب لغت و معاجم پر است.

ولی از آنطرف همین علمای مسلمین بواسطه تخصص و کثرت تعمق در زبان خودشان یعنی عربی و صرف تمام عمر در یک

عبدالله  
میرزا  
سلطان

سازند  
مولا علی

عبدالله

در مقام

بواحد

السواد مع صلا للشرق  
کتاب العبد المذنب  
میرزا عبدالله



این تمبر خط و مهر جناب صدرالین آخوندی تبریز از اسم آقا میرزا شیرازی آید  
که شرح حال ایشان در کتاب ۳۳۱ صفحات است  
۱۳۰۶  
میرزا سعید شتر در طهران بطبع میرزا سعید شتر وفات در ۱۰۷۰  
ز بهر است

خط دستی فیلسوف ایرانی ملا صدرای شیرازی . [ نقل از تاریخ ادبیات ایران تألیف براون ]  
Autograph of Mulla Sadrâ of Shiraz , the Philosopher  
From : Persian Literature in modern times . by Prof E . G . Browne  
[ By kind permission of the Cambridge University - Press ]

زبان تنها و نهایت مهارت و حذاقتشان در نحو و صرف و لغت آن زبان از اشتباهات مضحك و خطاهای فاحش بسیاری از مستشرقین که تقریباً هیچ کتابی از کتب شرقی که ایشان چاپ کرده‌اند از آنها خالی نیست مصون‌اند، و کتب مهمه که در بولاق باهتمام علمای متبحر مصر چاپ شده است بخصوص کتب لغت و ادب و شعر و نحو ذلك مثل لسان العرب و تاج العروس و مخصص ابن سیده و اغانی و تفسیر طبری و امثال ذلك از شاهکارهای صحت و ضبط و اتقان عمل است و گمان نمیکنم هرگز هیچ مستشرق اروپائی ولو هر قدر عالم و فاضل باشد بتواند از عهده چنین کارهای خطیر و تصحیح این نوع کتب مهمه اسلامی بر آید، چنانکه می‌بینیم که بسیاری از کتب عربی و فارسی و ترکی که در اروپا چاپ شده است متن آنها از حیث صحت و مطابقت با قواعد نحو و صرف و لغت بسیار خراب و مملو از اغلاط فاحشه است و اشعار آنها اغلب سرودست شکسته و ناموزون است.

و نکته قصور مستشرقین غالباً در اتقان السنه شرقی و ضعف نمایان ایشان درین فقره نسبت به علمای مسلمین نیز معلوم است زیرا بر واضح است کسی که اوقات خود را مابین تحصیل چندین زبان و چندین فن مختلف توزیع میکند چگونه میتواند با کسی که تمام عمر خود را منحصرأ بتحصیل یک زبان و یک فن تنها وقف کرده است برابری نماید، بدیهی است که مهارت و تعمق و احاطه دومی بجمیع فروع و شعب مسائل آن فن یا آن زبان بمراتب از اولی بیشتر خواهد بود، گرچه تنوع معلومات اولی و وسعت اطلاعاتش از دومی افزونتر است، غرض این است که مابین این دو طریقه شرقی و غربی در تحصیل السنه هیچکدام را نمیتوان گفت خوب مطلق یا بد مطلق است و در هر کدام

معاپی و محاسنی است که در دیگری نیست.

از موضوع دور افتادیم برویم بر سر اصل مطلب، مرحوم براون قطع نظر از مهارت در السنه شرقیه و جنبه مستشرقی خود در زبان انگلیسی نیز از نویسندگان بسیار خوب محسوب می‌شد و کتب او هر وقت که از چاپ در می‌آمد عموم مردم (نه مستشرقین فقط) آنها را سرعت می‌خریدند و کتابفروشان بمنت قبلاً مخارج طبع کتب او را تقبل می‌کردند و نقمهای خوب از آن راه می‌بردند، زیرا که وجهه اصلی آن مرحوم و مسلک و مشرب او در تمام عمرش این بود که علوم و ادبیات ایرانی را بعموم اروپائینها بشناساند نه منحصرآ بزمره محدود علما و ادبا یا زمره محدودتر مستشرقین، اینست که هیچوقت تألیفات و تصنیفات خود را در دایره تنگ کتب علمیه فیه خالص محصور نمی‌نمود و طریقه علمی خالص را با آن اصطلاحات مشکله علوم و فنون که فهمیدن آنها برای طبقه متوسطه از مردم که تخصص در آن فنون ندارند دشوار است در کتب خود بکار نمی‌برد، و از طرز تألیفات کسالت انگیز اغلب مستشرقین آلمان که کتب ایشان از کثرت استعمال اصطلاحات مخصوصه و افراط در اختصارات و رموز و اشارات و ارقام غالباً در حکم الفاظ و معنیات شده است و انتفاع از آنها برای احدی از عموم ناس بلکه حتی برای بسیاری از فضلا و علما جز برای چند نفر بسیار محدود معدود باصابع که در جرگه کوچک آن فن مخصوص داخل باشند میسر نیست احتراز شدید داشت، و همیشه میگفت انسان باید از ثمره زحمات خود عموم نوع بشر را تا بتواند بهره‌مند نماید و زکوة علم را بمستحقین آن که طبقه متوسطه ناس اند برساند و الا علما و فضلا که خود در علم اغنیاء اند و محتاج بزکوة نیستند، باری بطور عموم روی سخن او در کتب

خود هم به‌لماست و هم بطبقه متوسطه از ناس که از درجه عوام بحت بسیط بالاترند و از درجه عالم متخصص کمتر، این نکته نیز قطعاً یکی از اسرار اشتهار کتب آن مرحوم است در انگلستان خصوصاً و در اقطار اروپا عموماً.

و علاوه بر اینکه در اثر انگلیسی نویسنده خوب بود طبع شعر عالی نیز داشت چنانکه بسیاری از اشعار فارسی را عیناً بشعر انگلیسی ترجمه کرده است و بشهادت خود انگلیسها (رجوع کنید بمقاله «تایمس» مورخه ۶ ژانویه ۱۹۲۶ در شرح حال او) در کمال خوبی از عهده این کار برآمده و بسیار مطبوع طباع واقع شده است.

دیگر آنکه آن مرحوم خیلی دست و دل باز بود و در اعانت فقرا و مستحقین از هر ملت و مذهب خودداری نمی‌کرد و بهر وسیله که برای او ممکن بود از پول یا پیدا کردن کاری یا واسطه شدن پیش کسی یا هر قسم اعانت و مساعدت دیگری هیچ کوتاهی نمی‌نمود، و مخصوصاً در اعانت علما و اهل فضل بکتاب ضرب المثل بود و از هر کتابی که تازه چاپ می‌شد چه از کتابهای خودش چه از کتابهایی که در تحت مراقبت او چاپ می‌شد یا از هر کتاب دیگر راجع بشرق مبلغ کثیری مجاناً برای عموم مستشرقین اروپا و فضلاء مسلمین و ایرانی که می‌شناخت یا کسی باو راه نمائی میکرد می‌فرستاد، و همیشه میگفت غرض اصلی از نشر کتب رسیدن آنهاست بدست اهل فضل و انتفاع محتاجین بآن کتب است نه چیز دیگر.

اما در ذوق و حساسیت طبع و لطف مشرب و عشق بمضویات و آثار ادبی این فخره واضح است که اظهر صفات او و یگانه تمایل طبیعی او بود و در تمام عمر پیروی همین غرض و غایت را

مینمود، و همین تمایل طبیعی او باین وجه بود که او را چنانکه گفتیم از اشتغال بطب که در بدو امر بخواهش پدر بآن مشغول بود منصرف نموده باشتغال بادیات در بقیه عمر وادار نمود، سرایای وجودش مفتون شعر و ذوقیات و ددین باب بکلی مجذوب و بی اختیار بود، اغلب اشعار خوب و شاهکارهای شعرای ایرانی (و عرب) را از حفظ بود، تمام حفاظ را من الهدو الی الحتم از بر داشت، قسمت عظیمی از اشعار خوب اغلب شعرای ایرانی را چنانکه سابق اشاره بآن شد در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» بانگلیسی ترجمه کرده است و اغلب را بشعر انگلیسی، و از اینراه بواسطه شناساندن معنویات ایران و لطافت روح ایرانی در اروپا بسیار بالا برده است و بزرگی روح ایرانی و دقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی را که شعرا و حکما و علما و بارویا خدمت بسیار بزرگی بایران نموده است و شأن ایران را در اروپا بسیار بالا برده است و بزرگی روح ایرانی و دقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی را که شعرا و حکما و علما و متفکرین آن مملکت بمضویات نوع بشر کرده اند همه را در اروپا با آن زبان شیرین و قلم سحر خود منتشر کرده است، خداوند او را از جانب ما ایرانیان جزای خیر دهد که هیچکس مطلقاً و اصلاً از اروپائیان در این خصوص این همه حق بگردن ایرانیان ندارد، و چه خوب می بود اگر انجمن آثار ملی یا دولت ایران یا خود ایرانیان پاس این همه خدمات جلیله عظیمه او بایران برای تخلید ذکر او يك مؤسسه برای طبع کتب قیسه فارسی شییه بمؤسسه کتب (که آن مرحوم خود رئیس بلکه موجد آن بود) در ایران تشکیل نمایند و اسم آنرا بیادگار او «مؤسسه ادوارد براون» بگذارند، و قطعاً هیچ چیز روح او را در قبر



ایقدر شاد نخواهد کرد و هیچ چیز اینقدر مناسب با مقصدی که در تمام عمر غایت آمال و امانی او بود نخواهد داشت مثل این نوع مؤسسه چیزی، این کمترین پاداشی است که يك ملت نجیب حق شناسی مثل ایران بتواند در حق يك چنان استاد علامه بزرگی که تمام عمر خود را از اول جوانی تا آخرین دقیقه حیات خالصاً مخلصاً در راه ایران صرف نمود بدهد، وانگهی نفع این مؤسسه تماماً و کلاً عاید بخود ایرانیان خواهد شد و کتب خود آنهاست که باین وسیله احیا خواهد شد فقط اسمی از آن مرحوم بر روی آن مؤسسه خواهد بود و بس.

باری گمان میکنم همین مسئله یعنی فرط حساسیت و رقت طبع او بود که بالاخره باعث تلف او شد، زیرا که آن مرحوم چنانکه سابق گفته شد زوجه خود را بحد افراط دوست میداشت و دو عدد از تألیفات خود را نیز یعنی جلد دوم و سوم «تاریخ ادبیات ایران» از تألیفات خود را نیز یعنی جلد دوم و سوم «تاریخ ادبیات ایران» را برسم فرنگیها باو هدیه نموده است، در پشت جلد دوم در ضمن چند شعر انگلیسی در اشاره بفرط محبت خود نسبت باو و در پشت جلد سوم عبارت ذیل را بانگلیسی نوشته است «من این کتاب را بزوجه خود که عمده بواسطه تحریک و تشویق او این کتاب باکمال رسیده است تقدیم مینمایم» و سپس این بیت امامی را با خط نسخ جلی بسیار خوش چاپ کرده است:

يك روز بود عيد يك سال بيكبار

همواره مرا عيد ز دیدار تو هموار

و آن مرحوم همیشه و همه جا شدت تعلق خود را نسبت بزوجه خود اظهار میکرد و جمیع دوستان و غیر دوستان او ازین عالم

عشق بین زن و شوهر بخوبی مسبوق بودند، الغرض مدت نوزده سال این زندگی سعید خانوادگی در کمال خوشی و آرامی و بدون کدورت و تیرگی دوام کرد تا آنکه بفته روزگار غدار مکار جفاکار که در کمین نشسته بود و انتظار وقت فرصت میکرد سهام زهر آلود خود را بعبادت دیرینه خود بی‌خبر بر آن دو وجود نازنین کشاد داد. ابتدا زوجه‌اش در زمستان سال گذشته ناخوش شد، و گویا مبتلی بمرض سینه گردید و هیچ علاجی مفید نیامد تا در اوایل تابستان گذشته یعنی شش هفت ماه قبل از وفات خود او وفات نمود، و این مصیبت چنان لطمه بزرگی بآن مرحوم زد و چنان سراپای وجود او را صوره و معنی در هم شکست که دیگر از همانوقت ازین دنیا و مافیها و از جمیع تعلقات این عالم و درس و بحث و تألیف و تصنیف و غیره بکلی منقطع شد و رشته پیوند او از جمیع علایق این جهانی کسبخت و دنیا بر دلش سرد گشت و از همان تاریخ روز بروز جسماً و روحاً سرعت میگذاخت و روی بزوال میرفت بطوریکه یکی از ایرانیان که یکی دو ماه قبل از وفات او او را دیده بود همان اوقات برای من حکایت میکرد که خدا شاهد است پروفیسور براون را وقتی که دیدم ابتدا نشناختم از بس که شکسته و خمیده و فانی شده بود، تا آنکه بیچاره آخر توانست سال را پس از معشوق قلبی خود بسر برد و فقط بفاصله شش هفت ماه بعد از وفات زوجه‌اش خود نیز در پنجم ژانویه از دنبال او روان شد.

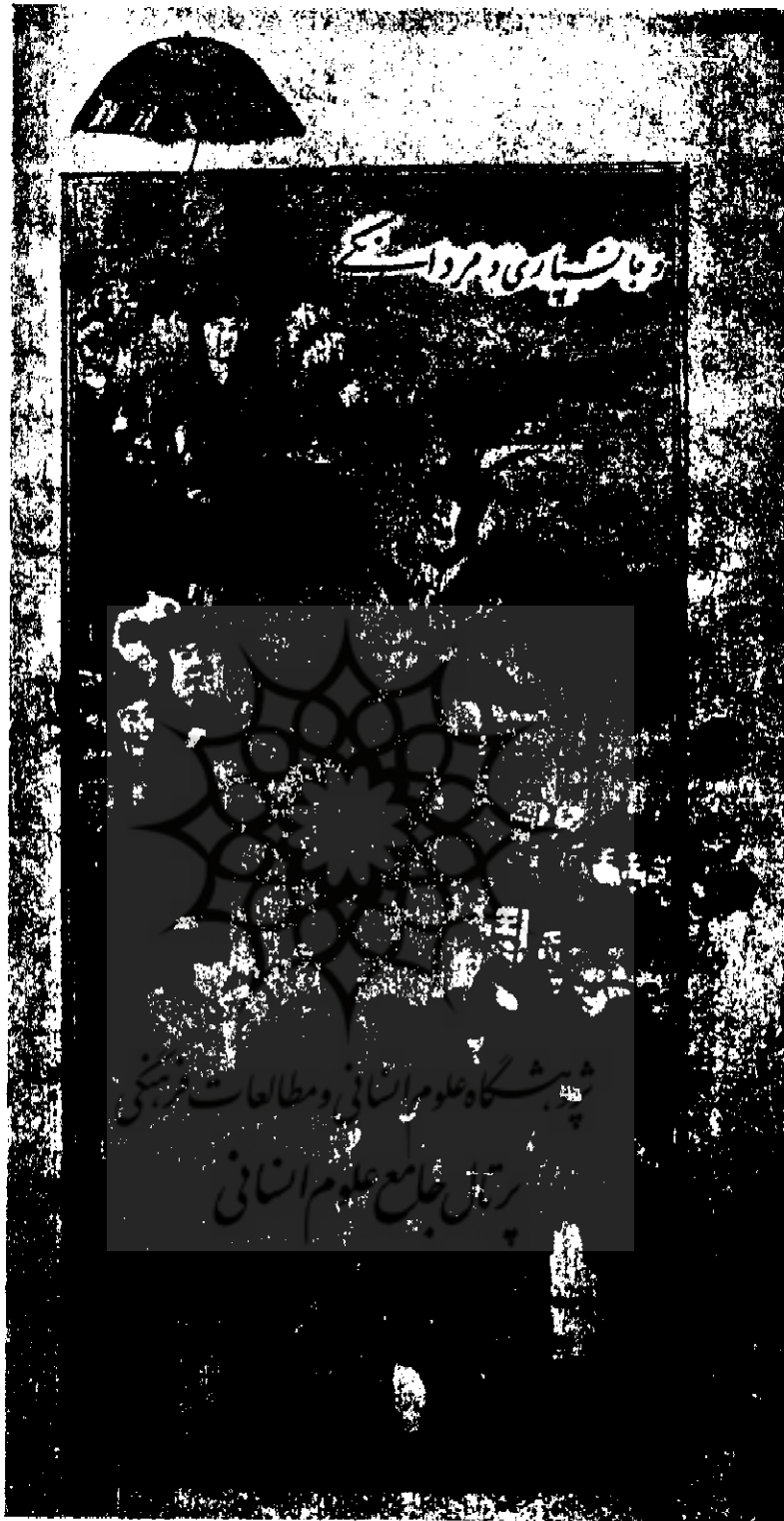
دوست بر دوست رفت و یار بر یار

خوشر ازین در جهان بگو چه بود کار

آری پروفیسور براون با ما وداع ابدی کرد و رفت ولی

نام نیک او هرگز از خاطرها نمیرود، خود او اسیر پنجه مرگ

[By kind permission of the Cambridge University - Press ]



شیخ ابدال پیر زاده اسب رئیس اوزبکان دین محمد خان را که دستگیر کرده بشاه عباس تقدیم  
میکند [ نقل از کتب تاریخ ادبیات ایران تألیف براون ]

Shaikh Abdāl Pirzāda presenting the captured horse of the  
Usbek leader, to Shah Abbas the Great .

شد ولی ذکر خیر او زنده جاوید است، شخص او از ابصار غایب شد ولی یاد او همیشه در دلها حاضر است، تن او در زهر خاک مستور شد ولی روح پاک او در جنات نیم با ارواح طیبه سعدی و مولوی و حافظ محشور است، خود جام تلخ مذاق اجل را چشید ولی کام جانها را تا روز بازپسین از نتایج افکار شمرای ایران شیرینی شهد و شکر خواهد بخشید، قلم او از حرکت باز ایستاد ولی آثار قلعی او تا دنیا باقی است طبع را بمهر و محبت ایران همواره تحریک میکند، صورت محبوب او از انظار محبوب شد ولی سیرت مرغوب او در اذهان مرکوز است و نیکوئیهای او در حق ایران و فداکاریهای او و مجاهدات او و خدمات غیر قابل تقدیر او و حقوق پیکران او را ایرانیان هرگز فراموش نخواهند کرد، و وظیفه حق شناسی و سپاسگذاری نسبت با او را همواره با شیر در دهان اطفال خود خواهند نهاد، و شکر و تنای آن رادمرد بزرگوار خیر نیکو فطرت پاک قلب ایران دوست مخلص از خود گذشته را الی الابد بر زبانها مذکور و بر لوح جانها مسطور خواهند داشت. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

(نامام)

آدرس جدید اداره ایران‌شهر:

**I r a n s c h ä h r**

G. m. b. H.

**Berlin-Grünwald**

Friedrichsruherstr. 37